



بررسی آزادی انسان در مذهب شیعه سابقه طولانی دارد و نمی‌توان آن را به زمان خاصی محدود نمود؛ هرچند در شکل‌گیری دچار فراز و نشیب شده است؛ لیکن ریشه آن از آغاز تشکل علمی حدیثی در مذهب شیعه به وجود آمده است. و بر همین اساس، در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام، اولین امام شیعیان، آزادی و حق انتخاب بشر به روشنی بیان و بر آن استدلال شده است که در بخش روایات به آن اشاره خواهد شد.

از این رو، باید گفت علم کلام، فقه، حدیث و دیگر علوم اسلامی شیعی که با عقاید و اعمال مردم سر و کار دارند، از بررسی آزادی غافل نمانده‌اند؛ بویژه در زمان پیدایش دو عقیده «جبر» و «تفویض» در میان اهل سنت که هواداران هر عقیده‌ای در برابر عقیده دیگر و هوادارانش جبهه گرفته و هر کدام از آنها دیگری را کافر و خارج از دین دانستند. امامان معصوم شیعه، هر دو عقیده را مردود ساخته و جبهه جدیدی در برابر آنها باز کردند که در این جبهه، آزادی و حق انتخاب بشر با بهترین راه و شیوه ممکن توجیه و تفسیر شده است.

در این مقاله، تلاش ما بر این است تا نسبت به مبانی کلامی و فقهی آزادی در مذهب شیعه امامیه اشاره‌ای گذرا داشته باشیم و تنها به ذکر نامی از این قواعد و ریشه‌ها بسنده کنیم؛ زیرا تفصیل و روشن‌نگری هر قاعده در خور يك مقاله مستقل است که به خواست‌خدا به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

#### ریشه و مبانی آزادی

آزادی از دیدگاه مبانی کلامی و فقهی در مذهب شیعه، بر پایه سه اصل نهاده شده است. این اصول ریشه و زیربنای دیگر مبانی هستند که اگر این اصول به اثبات برسد، آزادی برای انسانها نیز ثابت می‌شود:

- 1- حکم هر کاری که حرام بودن آن ثابت نشده باشد، اباحه است؛
- 2- کسی بر کسی ولایت و قیمومت ندارد؛
- 3- انسان دارای اراده و اختیار است و با اراده، کارهای خود را انجام می‌دهد.

اصل اول:

ثابت است و علمای شیعه بر این مطلب اجماع و اتفاق دارند که هر عملی که حرام بودن آن ثابت نشده باشد، حکم آن اباحه است و انسان مجاز به انجام آن است. برخی از علما، اباحه را از راه عقل گرفته و قائل به اباحه عقلیه شده‌اند و برخی نیز از راه شرع و در نتیجه هر دو دسته بر حکم اباحه، اتفاق دارند. اندکی از علمای شیعه اخباری که در شبهات حکمیة تحریمیة، قائل به احتیاط شده‌اند نیز در اصل اولی قائل به اباحه هستند؛ لیکن ادعا می‌کنند که در شبهه حکمیة تحریمیة دلیل بر وجوب احتیاط از طرف شرع رسیده است. ولی این ادعا از طرف علمای اصولی مردود شده است. برای نمونه ابتدا کلام سید مرتضی را که قائل به اباحه عقلی و سپس کلام شیخ طوسی را، که قائل به اباحه شرعی است، نقل می‌کنیم.

کلام سید مرتضی در ذریعه

از کتاب ذریعه سید مرتضی نقل شده است که: هر آنچه زبان آن در زمان حال و زمان آینده ثابت نشده باشد، اصل در آن برائت است.

مقصود از زبان در زمان حال، زبان دنیوی و زبان در آینده، عقاب و کیفر در آخرت است. کلام سید در ذریعه این چنین است:

صحيح، گفتار کسانی است که می‌گویند اصل در افعال به حکم عقل، اباحه است و دلیل بر آن این است: هر آنچه در آن سودی باشد و از زبان در زمان حال و آینده خالی باشد، انجام آن مباح است و اقدام بر آن نیکوست به حکم عقل؛ مانند حکم عقل به قبح و ممنوعیت فعلی که زبان آن در زمان حال یا آینده ثابت شده باشد. و علم به این حکم عقلی، ضروری و بدیهی است؛ مانند علم به قبح ظلم و حسن احسان و انعام. اگر کسی اعتراض کند و بگوید؛ چگونه ادعای بدیهی بودن و ضروری بودن این علم را می‌کنید با آنکه هستند کسانی که می‌گویند حکم عقل، منع و حظر است؟!

پاسخ آن است که آنها در اصل مدعا با ما مخالف نیستند؛ چرا که آنها عقیده دارند:

در انجام کاری که زیانش ثابت نشده است، زبان وجود دارد و اعتقاد به عدم زبان برای آنها ثابت نشده است تا علم به اباحه نیز بر آنها روشن گردد!

و آنهایی که قول به وقف را گرفته‌اند و نتوانسته‌اند حکم اباحه و یا حکم منع و حظر را بپذیرند نیز این اعتقاد برای آنها ثابت نشده است؛ زیرا آنها خیال می‌کنند ایمن از زبان نیستند! (لیکن اعتقاد به عدم زبان برای ما ثابت است).

اگر کسی از ما دلیل بخواهد و بگوید چه دلیلی بر فقدان زبان در آن فعل دارید؟! در پاسخ می‌گوئیم که زبان بر دو گونه است: زبان در زمان حال که زبان دنیوی است و زبان در زمان آینده که عقاب اخروی می‌باشد و هیچ کدام از آنها ثابت نشده است.

اما زبان دنیوی نه از راه علم و نه از راه ظن برای ما ثابت نشده است؛ زیرا راههای حصول علم و ظن مشخص و معلوم است و تمامی آن راهها بر ما بسته است و از هیچ راهی، علم و یا ظن به وجود ضرر دنیوی برای ما ثابت نشده است و هرگاه راههای علم و ظن به ضرر بر ما بسته بود، علم پیدا می‌کنیم که در انجام آن کار ضرر و زیانی نیست.

و اما زیان اخروی که عقاب باشد، آن هم ثابت نشده است؛ زیرا عقاب نیاز به دلیل نقلی از شرع دارد و اگر در واقع ضرری وجود داشته باشد، لازم است که ضرر اخروی را بیان نموده و به ما اعلام نماید و اگر از طرف خدا بیانی نبود، قطع پیدا می‌کنیم که در واقع عقابی وجود ندارد.

و هرگاه بتوانیم ثابت کنیم در فعلی هیچ یک از وجوه قبح نیست، می‌توانیم ثابت کنیم که آن فعل دارای حسن است. (1)

کلام شیخ طوسی در کتاب عده الاصول

شیخ طوسی در کتاب عده الاصول، اباحه شرعی افعال را پذیرفته است. او پس از بیان آیات قرآنی بر قول اباحه در اشیاء، می‌نویسد: ما ابا و امتناع نداریم از این‌که بگوییم از طریق شرع، دلیل وارد شده است بر اباحه اشیاء و عقیده ما نیز همین است. (2)

اجماع علمای شیعه بر اباحه

علمای شیعه پس از شیخ طوسی، اباحه عقلی و یا اباحه شرعی را پذیرفته و بر آن اجماع و اتفاق پیدا کرده‌اند. شیخ مرتضی انصاری اتفاق علمای شیعه را چنین بیان داشته است: اجماع بر برائت را از دو راه می‌توان بیان کرد:

1- اجماع علماء از مجتهدین و اخباریین بر اینکه حکم هر فعلی که دلیل عقلی و نقلی بر حرمت آن نداشته باشیم، برائت و عدم عقاب بر فعل است.

2- اجماع و اتفاق علماء بر اینکه حکم هر فعلی که دلیل بر تحریم نداشته باشد، عدم وجوب احتیاط و جایز بودن انجام آن فعل است.

شیخ انصاری سپس می‌گوید: نه تنها اهل ادیان؛ بلکه تمامی عقلا نیز - هرچند اهل دین نباشند - بر این عقیده‌اند. (3)

دلیل عقلی بر برائت

شیخ انصاری پس از نقل آیات و روایات و اجماع بر برائت، حکم عقل را چنین بیان کرده است:

چهارمین دلیل بر برائت، حکم عقل است به قبح عقاب بر چیزی که تکلیف در آن بیان نشده باشد و دلیل بر آن، حکم عقل است بر قبح مؤاخذه مولی، عبد خود را بر کاری که اعتراف دارد ممنوعیت آن را برای عبد بیان نکرده است. (4)

اصل دوم:

به حکم عقل هیچ کس بر انسان ولایت و قیمومت ندارد جز خدا و پیامبر و امام که ولایت آنها با دلیل ثابت شده است. بنابر این اصل، کسی حق دخالت در کار انسان را ندارد و نمی‌تواند او را از کاری باز دارد و یا او را به کاری که نمی‌خواهد، وادارد و یا برای او تصمیمی بگیرد و یا بدون رضایت و خواست او چیزی را در ملک او داخل و یا خارج نماید و

انسان در انجام کارهای خود مستقل و آزاد است و سرنوشت او به دست خودش سپرده شده است و تمام افراد انسان بر نوشت خود حاکم هستند.

شیخ انصاری می‌گوید: مقتضای اصل و قاعده عقلی این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و تنها ولایت برای پیامبر و امام است که با دلیل کتاب و سنت و اجماع و عقل ثابت شده است. (5)

علامه مامقانی می‌گوید: اصل اولی که عقل به آن استقلال دارد، این است که هیچ کس بر جان و مال و آبروی دیگری سلطه ندارد و پیروی و اطاعت کسی بر دیگری لازم نیست. (6)

سید عبدالاعلی سبزواری معتقد است: مقتضای اصل عملی و ادله اجتهادی، مانند: «لا یحل مال امرء الا عن طیب نفسه»، «الطلاق بید من اخذ بالساق» و ادله دیگر مسببات که توقف بر اسباب مخصوصی دارند، این است که هیچ کس بر دیگری، بر جان و یا مال و یا آبروی او ولایت ندارد، مگر با دلیل قطعی و روشن و این اصل نه تنها مانند اصل عدم

حجیت و اعتبار است که با ادله اربعه آن را به اثبات رسانیده‌اند؛ بلکه شك در ولایت برای عدم اثبات آن نیز کافی است. (7)

امام خمینی (ره) می‌گوید:

اصل اولی این است که حکم کسی بر دیگری در قضاوت و غیر آن نافذ نیست و مقصود از نفوذ این است که تخلف از آن جایز نبوده و نقض آن حرام باشد هرچند مخالف با واقع باشد و در این معنا، پیامبر یا امام و یا دوستان خدا تفاوتی ندارد؛ زیرا بالا بودن درجات کمال آنها سبب نمی‌شود که قضاوت و حکم آنها نافذ باشد؛ لیکن عقل فطری حکم می‌کند که حکم خدا که آفریننده انسان است در حق او نافذ باشد؛ زیرا این حق ذاتی است نه اعتباری. پس هر حکمی که بخواهد نافذ شود باید به دستور خدا باشد و از طرف او قرار داده شود.

آیات و روایات و قواعد دلالت دارد بر اینکه پیامبر و امام پس از او، جانشین خدا در زمین هستند که امر حکومت و قضاوت را خداوند به آنها داده است. (8)

اینها نمونه‌ای از کلمات فقیهان شیعه در عدم ولایت است و این اصل مورد پذیرش تمام فقها می‌باشد؛ چنانچه ولایت خدا و پیامبر و امام بر مردم امری ثابت و قطعی است که در جای خود به اثبات رسیده و بیان دلیلهای آن، نیاز به مقاله‌ای ویژه دارد که باید به طور جداگانه نگاشته شود. ولیکن باید دانست که ولایت نیز با آزادی بشر مخالفتی ندارد که در پایان همین مقاله نیز به آن اشاره خواهد شد.

اصل سوم:

انسان دارای اراده و اختیار است. مساله جبر و اختیار دیر زمانی است که اندیشه بشر را به خود مشغول ساخته و می‌توان گفت: آغاز پیدایش این اندیشه با پیدایش بشر همراه بوده است؛ بدین معنا که از آغاز آفرینش، انسان در اندیشه کارهای خود بوده است و انجام کارهایش از نتیجه فکر و توانایی خود او ناشی می‌شود و به جای دیگر وابسته نیست و یا اینکه در مقابل بگویم دست سرنوشت انجام کارهای او را رقم می‌زند و با یک برنامه‌ریزی دقیق از جایی دیگر به کار کشیده می‌شود و آنچه از ازل برای او تعیین شده، همان می‌شود و کوشش او به همان راه هدایت می‌شود که سرنوشت اوست.

این اندیشه در خداپرستان بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ زیرا اعتقاد به یک مبدا توانا که آفرینش تمام جهان هستی از او و برگشت تمامی آنها به سوی اوست، این اندیشه را بارور کرد تا جایی که یک دسته از مسلمانها چون نظر به قدرت نامتناهی خدا کردند، جبری مذهب شدند و اعتقاد پیدا کردند که آنچه در جهان هستی پدید می‌آید، همه از خداست و بشر که دارای شعور و ادراک است در کارهای خود اراده و اختیاری ندارد.

در برابر، دسته‌ای دیگر چون به نادرستی این گفتار و پیامدهای آن پی بردند - و از جمله آنکه بنابراین عقیده تمام مفساد و جنایات را باید به خدا نسبت داد و به او مستند ساخت و این سنت با عدالت خدا سازگار نیست - قائل به تفویض شدند؛ یعنی گفتند تمام کارهایی که از بشر سر می‌زند از اراده و اختیار خود اوست و هیچ گونه ارتباطی به خدا ندارد و دستگاه الهی پس از آفرینش تعطیل شده است.

این دسته نیز به حقیقت نرسیده و دچار اشکالاتی شدند که از جمله اثبات ناتوانی ذات مقدس باری تعالی و قطع سلسله فیض از مبدا فیاض می‌باشد.

لیکن آنچه از سرچشمه‌های علم الهی و منابع وحی ربانی و راهنمایان دینی مبین یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام به ما رسیده است، عقیده‌ای مستقل از آن دو عقیده است.

دو گوشه از آن دو عقیده را در یک عقیده جمع نموده و برزخی میان آنها قرار داده است به نام «الامر بین الامرین». توانایی بشر در تمام لحظات زندگی از آن خداست و تمام

نیروهایی که در انجام کار صرف می‌گردد، از طرف حق تعالی افزای می‌شود و این افزای، دائم در جریان است و اگر يك لحظه قطع شود، هستی به نیستی می‌گراید و اوست که هر زمانی بخواهد، می‌تواند جریان فیض را قطع کند و هستی تمام موجودات را بگیرد.

هستی تمام موجودات همانند چراغی است که برای روشنایی از مرکز تولید برق کمک می‌گیرد و اگر در يك لحظه سیم ارتباط میان چراغ و مرکز تولید برق قطع شود، چراغ خاموش می‌شود. اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالبها.

و با تمام اینها انسان دارای اراده و اختیار است و کارهای خود را با فکر و اندیشه خویش انجام می‌دهد و در انجام کار خود آزاد است.

هر گروه، پیامد نامعقول و غلط دسته دیگر را به عنوان ضعف پندار او به رخ او می‌کشد. اشاعره به معتزله می‌گفتند؛ عقیده به اراده در انسان، سبب تعطیل در کار خدا می‌شود و یا برای خدا شریک قرار دادن است. معتزله هم به اشاعره می‌گفتند؛ عقیده به جبر باعث می‌شود که تمام گناهان و جنایاتی که از انسانها سر می‌زند، از خدا باشد و به او استناد داده شود.

و روشن است که پیامد هر دو عقیده باطل و غلط است؛ لیکن شیعه با پذیرفتن عدالت در خدا و حسن و قبح ذاتی افعال، حق انتخاب و آزادی را از طرف خدا برای بشر پذیرفت و عقیده صحیح از میان آن دو عقیده را که از طرف امامان معصوم علیه السلام طرح شده بود، شعار خود قرار داد. آن عقیده به «لا جبر و لاتفویض بل امر بین الامرین» یعنی نه جبر درست است و نه تفویض و عقیده صحیح امری میان دو امر است؛ موسوم شد که در پایان، توضیح آن خواهد آمد.

پیامدهای نادرست قول به جبر و تفویض

اینکه برخی پیامدهای نادرست قول به جبر و تفویض را بررسی می‌کنیم و پس از آن به توضیح گفتار درست - الامر بین الامرین - می‌پردازیم.

امام خمینی در رساله «طلب و اراده»، اعتراضاتی بر قول به تفویض بیان کرده است:

1- اگر انسان در کارهایی که انجام می‌دهد، استقلال داشته باشد، باید تمام راههایی را که سبب نابودی و پیدا نشدن آن کار می‌شوند، مسدود نماید تا آن کار پیدا شود. یکی از راههایی که سبب پیدا نشدن کار می‌شوند؛ نبود خود انسان است که می‌خواهد آن کار انجام دهد؛ زیرا انسان اگر نیست شود، کار او هم نیست می‌شود و روشن است که انسان نمی‌تواند راه نابودی خود را مسدود کند و از وجود خود نگهداری کند. پس نمی‌تواند تمام راههای نابودی را ببندد در نتیجه انسان در کار خود استقلال ندارد. (9)

2- مخلوقات الهی که از جمله آنها انسان است، در تمام هویت و حقیقت و ذات خود نیاز، وابستگی، ربط محض و احتیاج صرف هستند؛ نه اینکه نیاز و فقر، صفتی باشد که بر ذات آنها عارض شده باشد. و این چنین نیست که چیزی باشد و موصوف به احتیاج باشد تا وصف احتیاج، زائد بر ذات آنها باشد؛ زیرا اگر فقر و احتیاج مخلوقات خدا صفتی باشد زائد بر ذات آنها، پس تمامی مخلوقات واجب الوجود خواهند شد و روشن است که جز خدا واجب الوجود نیست. پس انسانها عین فقر و وابستگی هستند و ذات آنها احتیاج است و از خود استقلال ندارند. پس چگونه در کارهای خود استقلال دارند؟! (10)

3- اگر انسان در کارهای خود استقلال داشته باشد، باید وجود او نیز استقلال داشته باشد و چون انسان در اصل وجود استقلال ندارد و وجود او از خداست، پس در ایجاد

کارهایش نیز استقلال ندارد و ممکن نیست کارهای تولیدی انسان از خود او بالاتر باشد!! (11)

پیامدهای قول به جبر

1- خدای تعالی بسیط است و تمام شؤون و صفات ذاتی او به وجود صرف بسیط برمی‌گردد. بنابراین هیچ‌گونه تجدد و تغییر در ذات و صفات خدا نیست. پس اگر امور متجدده و متغیره از ذات حق تعالی بدون واسطه انجام گیرد، لازمه آن تغییر و تجدد در ذات حق تعالی است و پیش از این گذشت که اراده از صفات فعل نیست. بلکه از صفات ذات است. پس آنچه از خدا صادر می‌شود، امکان ندارد که تنها از اراده‌اش صادر شده باشد نه از ذاتش یا آنکه تنها از ذاتش باشد نه از اراده‌اش؛ زیرا اراده او عین ذات اوست.

بنابراین هر چیزی که دارای تغییر و تجدد است، صدورش از حق تعالی محال است؛ زیرا مستلزم آن است که قدیمی حادث شود و یا چیزی که در ذاتش حادث است، قدیم شود و آنچه در ذات خود متغیر است، ثابت و بی‌زوال شود و آن محال است و چون کارهای انسان دارای تغییر و حدوث است، پس از خدا صادر نمی‌شود. (12)

2- کار تولیدی انسان دارای کثرت است و وحدت ندارد و چیزی که کثرت دارد نمی‌شود از چیزی که عین بساطت است، صادر شود وگرنه ترکیب و تکثیر در واحد بسیط نیز راه پیدا می‌کند. پس کار انسان از خدا صادر نمی‌شود.

اگر کسی بگوید خدا دارای اراده و اختیار است و می‌تواند هر چیزی را به هر شکلی که خواست خلق کند؛ پاسخ آن است که اراده خدا عین ذات اوست و کثرت و تجدد در اراده خدا، کثرت و تجدد در ذات اوست و نمی‌شود فعل ارادی خدا و صدور فعل از او را با فعل انسان قیاس کرد که این قیاس مع الفارق می‌باشد و باطل است. انسان که در ذات و صفات خود ناقص و دارای کثرت و تغییر است، چگونه با خدای بسیط که در ذات و صفات بسیط است، قیاس شود!! (13)

3- منشا آثار در هر موجود عین وجود آن موجود است و ممکن نیست از موجود سلب آثار وجودی شود وگرنه سلب وجود از او خواهد شد؛ بلکه سلب وجود از تمام موجودات خواهد شد که در وجود او شریک هستند و این امری محال است. پس انسان که موجود است و دارای وجود است، باید آثار وجودی داشته باشد و نمی‌شود آثار وجودی او را که کارهای او هستند از او سلب کرد و به خدا استناد داد. (14)

امر بین الامرین

پس از آنکه بطلان مذهب تفویض و بطلان مذهب جبر معلوم شد و روشن گردید که انسان در تولید کارهای خود استقلال ندارد و از جهتی دیگر نمی‌شود آثار وجودی را از انسان سلب کرد، معنای امر بین الامرین هویدا می‌شود. بدین معنا که موجودات امکانی دارای اثر هستند و با اراده خود کارهای خود را انجام می‌دهند؛ لیکن از خود استقلال ندارند.

انسان دارای فاعلیت و علیت و تاثیر است؛ اما به‌طور مستقل، تنها فاعل مستقل خداست و دیگر موجودات با اینکه وجود و آثار وجود را دارا هستند؛ اما استقلال ندارند و وجود آنها عین ارتباط و حقیقت فقر و احتیاج و وابستگی است.

با اینکه موجودات دارای صفات و آثار و افعال هستند؛ اما هیچ کدام از خود استقلالی ندارند. کسی که بداند حقیقت وجود در ممکنات ربط محض است، می‌داند که فعل او در عین اینکه فعل اوست و از او سر می‌زند، فعل خدا نیز هست. جهان در عین ارتباط محض و وابستگی خالص، مظهر قدرت خدا و اراده و علم و فعل نیز هست. و این است معنای منزلت‌بین‌المنزلین و امر بین الامرین. (15)

مقصود از امر، عقیده شیعه است و مقصود از امرین، عقیده جبر و تفویض است. و معنای آن این است که انسان نه از روی اجبار کارهای خود را انجام می‌دهد که از خود اختیاری نداشته باشد و همانند ماشین خودکار باشد و نه آنکه در کارها استقلال دارد و دست‌خدا بسته و کار خدا تعطیل است؛ بلکه کارهای انسان از روی اراده و اختیار سر می‌زند و نیروی مصرفی در انجام کار، از خداست.

قدرت و نیروهای انسان از نیروهای ظاهری و باطنی و اعضای بدن و هرچه در انجام کار دخالت دارد - خواه از اسباب و علل فعلی باشد و یا از شرایط و چیزهایی که سبب رغبت‌به طاعت می‌شود و یا انسان را از گناه باز می‌دارد - همه از فیض و بخشندگی و لطف رحمانی اوست و با تمام اینها، باز هم انسان در انجام کارهایش مختار است. اگر بخواهد آن را

انجام می‌دهد و اگر بخواهد آن را ترك می‌کند. اگر طرف ایجاب را گرفت و به دنبال انجام کار افتاد، آن کار انجام می‌گیرد و اگر طرف سلب را اختیار کرد و حرکتی نمود، آن فعل ترك می‌شود و هر کدام از فعل و ترك، در تحت اختیار اوست و در انجام آن آزاد است و در عین حال خود او در تحت قدرت خداست و هر چه دارد از خدا دارد. کسانی که قائل به تفویض شده‌اند، انسان ممکن الوجود را از مرز خود بیرون برده و به مرز واجب الوجود رسانیده‌اند و مشرك هستند و کسانی که قائل به جبر شده‌اند، خدا را از مقام خود پایین آورده و در مقام ممکن الوجود قرار داده‌اند و کافرند.

و امر بین الامرین، راه میانه است برای امت محمد(ص) که حافظ مقام ربوبی و حدود امکانی است. جبری مذهب نه فقط به خدا که بر ممکنات نیز ظلم کرده است و تفویضی نیز بر خدا و ممکنات ستم کرده و امر بین الامرین حق هر صاحب حقی را به او داده است. (16)

امر بین الامرین از دیدگاه قرآن

خداوند در قرآن کریم حقیقت امر بین الامرین را به انسان گوشزد نموده و به او توجه داده است که افعالی که از او صادر می‌شود، از روی اراده و اختیار اوست و در عین حال وابسته به ذات اقدس حق است. اینک نمونه‌ای از آن آیات مورد بررسی قرار می‌گیرد:

1- «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» (17) ای رسول ما، تو تیر نینداختی در آن حال که می‌انداختی ولكن خدا انداخت. در این آیه رمی، هم به رسول استناد داده شده و هم به خدا و توان و نیروی انداختن از خدا قرار داده شده است و رمی را اثبات کرده است از جهتی که آن را نفی کرده است؛ زیرا رمی که از پیامبر بوده، در عین حال از توانایی شخصی و استقلال خودش نبوده است؛ بلکه از قدرت خدا بوده است.

2- «و ما تثنون الا ان يشاء الله» (18) و نمی‌خواهید مگر خدا بخواهد. از يك طرف خواستن به بشر استناد داده شده و از طرف دیگر اصل خواستن و قدرت بر آن، از طرف خدا قرار داده شده است؛ نه به این معنا که دو فاعل وجود دارد؛ یکی خدا و یکی انسان و یا اینکه دو کار با اشتراك صورت می‌گیرد؛ بلکه به این معنا که خواست انسان، ظهور خواست خداست و حقیقت، ربط و وابستگی به خداست.

3- در آیات مربوط به داستان حضرت خضر و حضرت موسی گاهی فعل به خدا نسبت داده شده است؛ مانند: «فأراد ربك ان يبيلغا اشدهما ويستخرجا كنزهما» (19) پروردگارت اراده کرد تا آن دو یتیم به نیروی جوانی برسند و گنج خود را استخراج کنند. و گاهی به خضر و موسی نسبت داده شده است؛ مانند: «فأردنا ان يبیدله ربه» (20) ما خواستیم که پروردگارش او را عوض کند.

4- گرفتن جان گاهی به خدا استناد داده شده؛ مانند «الله يتوفى الانفس حين موتها» (21) خدا در هنگام مرگ جانها را می‌گیرد. و گاهی به فرشته مرگ استناد داده شده است؛ «قل يتوفىكم ملك الموت الذی وكل بكم» (22) بگو جان شما را فرشته مرگ می‌گیرد که بر شما گماشته شده است، و گاهی به فرشتگان استناد داده شده است؛ مانند: «و لوترى اذ يتوفى الذین كفروا الملائكة» (23) و اگر ببینی فرشتگان را در هنگام جان گرفتن کسانی که کافر شده‌اند.

5- اضلال و گمراهی کردن، گاهی به خدا نسبت داده شده است، مانند: «و یضل الله الظالمین» (24) و گاهی به ابلیس؛ مانند: «انه عدو مبین» (25) و گاهی به بندگان، مانند: «و اضل فرعون قومه». (26)

امر بین الامرین از دیدگاه روایات

روایات بسیاری در توضیح و تبیین امر بین الامرین از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1- امام هشتم(ع) فرمود: خداوند فرموده است: ای پسر آدم آنچه را برای خودت می‌خواهی با خواست من است و با نیروی من واجبات را انجام می‌دهی و با نعمت نیرویی که به تو داده‌ام بر معصیت توانا شده‌ای. من تو را شنوا، بینا و نیرومند آفریدم. هر نیکی که به تو برسد، از خداست و هر بدی که به تو برسد از خودت می‌باشد. از این‌روست که من به نیکیهای تو از تو سزاوارترم و تو به بدیهای خودت سزاوارتری. آنچه را من انجام می‌دهم، در آن پرسشی نیست و هر آنچه که آنها انجام دهند، پرسش دارد. (27)

خداوند به نیکیهای انسان سزاوارتر است، از این جهت که نیروهایی که در انجام کار صرف می‌شود، از لطف اوست و مردم به بدیهای خود سزاوارترند؛ زیرا از بدی اختیار خود، نیروهای الهی را در نافرمانی خدا صرف می‌کنند.

این حدیث بر این مطلب دلالت دارد: نیروهایی که انسان با آنها کارهای خود را - از اطاعت و معصیت - انجام می‌دهد، از خداست و به کارگیری آن نیروها در راه گناه و به دست آوردن زشتیها از اختیار آنهاست؛ از این جهت به گناه و بدی خود سزاوارترند.

کارهای خدا پرسش ندارد؛ زیرا موافق با عدل است و کارهای مردم پرسش دارد؛ زیرا بر خلاف عدل و انصاف، نیروهای خدادادی را در راه نافرمانی او صرف می‌کنند.

2- امام باقر و امام صادق(ع) فرمودند: خداوند مهربانتر از آن است که بندگان را بر گناه مجبور نموده، سپس آنها را عذاب کند و خداوند بالاتر آن است که چیزی را بخواهد و به وجود نیاید. سؤال کردند: آیا میان جبر و قدر راه سومی هست؟ فرمود: بلی چیزی هست که از میان آسمان و زمین وسیعتر است. (28)

این حدیث بر دو قاعده عقلی دلالت دارد: 1- مهربانی خدا، با قول به جبر سازگار نیست.

2- خداوند با قدرت بی‌پایانش هیچ گاه مغلوب نمی‌شود. خداوند به مردم نیرو بخشیده تا بتواند با اراده و اختیار خود کارهایشان را انجام دهند و اگر نافرمانی کنند، خدا مقهور نشده و می‌تواند از نافرمانی جلوگیری کند.

3- مردی از امام صادق(ع) پرسید: فدایت شوم آیا خداوند مردم را بر گناه مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادلتر از آن است که آنها را بر گناه اجبار کرده، سپس آنها را عذاب نماید!

پرسید: آیا افعال را به دست خود مردم سپرده و خود، کاری ندارد؟

فرمود: اگر اینطور بود، امر و نهی نمی‌کرد!

پرسید: آیا میان این دو چیز، امر دیگری هست؟

فرمود: بلی چیزی وسیعتر از آنچه میان آسمان و زمین است. (29)

نتیجه بررسی

پس از ثابت شدن سه اصل مذکور (1- هر کاری که حرمت آن ثابت نشده باشد حکم آن اباحه است؛ 2- کسی بر کسی ولایت ندارد؛ 3- انسان دارای اراده و اختیار است و با اراده و اختیار کارهای خود را انجام می‌دهد) باید گفت در مذهب شیعه انسان کمال آزادی و حریت را داراست؛ چرا که انجام هر کاری برای او مباح است و از انجام آن منع نشده است؛ ولایت و قیمومت کسی بر او ثابت نشده است تا او را امر و نهی کند و از انجام کاری که می‌خواهد بکند، جلوگیری کند. در انجام کار خود اختیار و اراده کامل دارد و با اراده خود کارهایش را انجام می‌دهد؛ جبر و قهر و اکراهی او را وادار به انجام کار و یا ترك آن نمی‌کند.

مرزهای عقلی و شرعی آزادی

آزادی و حریتی را که انسان از این سه اصل به دست آورده است، به دسته و گروه خاصی اختصاص ندارد و تمام افراد انسان از آن برخوردار هستند؛ لیکن به کارگیری این آزادی برای تمام افراد انسان در هر راه و در هر خواستی ممکن نیست؛ زیرا شعاع آزادی افراد انسان در مسیر حرکت، به هم می‌رسد و برخورد می‌کند. خواسته‌های بی‌حد و حصر تمام افراد انسان، آنها را به نزاع و اختلاف با هم می‌کشاند و در نتیجه اختلاف و نزاع، خواسته‌های آنها نافرجام می‌ماند و یا قوی، ضعیف را پیمال کرده و حقوق او را تضییع می‌کند.

پس برای رفع اختلاف و برای تعدیل و کنترل خواسته‌ها و به کارگیری آزادیهای افراد بشر، باید قانون باشد. قانونی که بتواند پاسخگوی نیازها باشد، بر کسی ستم نکند و نارسایی نداشته باشد. لیکن سخن در این است که چه کسی باید این قانون را وضع کند؟

قانونگذار باید يك انسان شناس کامل باشد که از تمام اسرار و ریزه‌کاریهای جسم و جان و عواطف و غرائز درون انسانها با خبر باشد و تمام پدیده‌های اجتماعی را که در هنگام زندگی افراد با یکدیگر در دل اجتماع پیدا می‌شود، بداند و نیز از تمام نیازمندیهای اجتماعی و قوانینی که انسان را به تکامل می‌رساند، با اطلاع باشد. آری قانونگذار باید آفریدگار بشر باشد که از تمام رموز و اسرار آفرینش باخبر است و به تمام نیازمندیهای ساختمان بدن او آگاه است و فطرت اصلی بشر را که در هیچ زمان و مکانی تغییر نمی‌کند، در نظر دارد و بر طبق خواست طبیعی آنها، قانون را وضع کرده است.

«فاهم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها» (30)

وقتی قانون روی فطرت ثابت بشری وضع شود، همیشه زنده و قابل اجراست؛ زیرا تمام غرائز و تمایلات بشری از آغاز آفرینش تا انجام آن تغییر نخواهد کرد. ما از قانون همان استفاده را می‌کنیم که یاران پیامبر می‌کردند و گذشت زمان و پیشرفت دانش بشری تنها به ما امکاناتی را داده که بتوانیم از قرآن و سنت استفاده بیشتری ببریم و بینش ما به حقائق احکام الهی بیش‌تر شود.

بشر نمی‌تواند چنین قانونی را وضع کند؛ زیرا بشر به تمام مصالح و مفاسد آگاهی کامل ندارد. قانونی که او وضع می‌کند، دستخوش هوای نفس، ارتباطها و دیگر ناعدالتیهایی است که نمی‌تواند پاسخگو بوده و حقوق تمام افراد جامعه را تضمین کند.

بشر به تمام نیازمندیها، نیکبها و زشتیها آگاهی کامل ندارد و اگر در اخلاق اظهار نظر کند، اندیشه خود را بازگو می‌کند و چه بسا دچار اشتباه نیز می‌شود و آنچه را نیک دانسته، بد باشد و یا آنچه را بد دانسته، نیک باشد.

هیچ بشری نمی‌تواند به فطرت اصلی بشر دست‌یابد و به تمام نیازمندیهای او آگاهی پیدا کند. در میان دانشمندان انسان شناس و جامعه شناس، کسی نیست که بگوید من از تمام اسرار پیچیده اجتماعی که در اثر روابط مخصوص افراد حاصل می‌گردد، با خبرم و یا تمام نیازمندیهای انسان را می‌شناسم.

آیا نصب پیامبر و امام با آزادی بشر مخالفت دارد؟!

پس از آنکه روشن شد انسان در به کارگیری آزادی نیاز به قانون دارد و این قانون را باید خدا وضع کند، برای ابلاغ این قانون از طرف خدا به بندگانش نیاز به پیامبر ضروری می‌نماید. پیامبر بشر است و مانند دیگر انسانها روزی از دنیا رحلت می‌کند. بنابراین پس از پیامبر باید کسی که در علم و کاردانی و دیگر صفات مانند اوست، حضور داشته باشد تا قانون را نگهداری، اجرا و تبیین نماید و او امام است.

در اعتقادات شیعه پیامبر و امام باید معصوم بوده و از گناه و خطا و اشتباه مصون باشند، تعیین پیامبر و امام باید از طرف خدا باشد؛ زیرا جز خدا کسی نمی‌داند معصوم کیست که او را برای پیامبری و یا امامت معرفی کند. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا نصب پیامبر و یا امام از طرف خدا با آزادی و حریت انسان مخالفتی ندارد؟!

دکتر محمد عماره در کتاب «المعتزلة و مشكلة الحرية الانسانية» - در بخش البعد السياسي للحرية - در اعتراض به شیعه در عقیده معصوم بودن امام و منصوب شدن او از طرف پیامبر، اعتراض کرده و چنین بیان داشته است: کسانی که می‌گویند پیامبر درباره امامت وصیت کرده و پس از خود علی بن ابی‌طالب[ع] را معین کرده است و پس از علی بن ابی‌طالب[ع] فرزندان او به امامت رسیده‌اند و راه امامت و حکومت علیای اسلام را منحصر در وصیت می‌دانند، [آن هم] وصیت به ذات امامان نه وصیت به صفات [او]، و اراده مردم در امامت دخالتی نداشته و آنها هیچ‌گونه اختیاری از خود در تعیین امام ندارند، امام حجت‌بر مردم است و از اشتباه کردن معصوم است، امام مصدر قانونگذاری و تشریح در امور دین و دنیا است، امام در زمان خودش از خدا سخن می‌گوید و دیگر مطالب غلوآمیز که زیر مجموعه عقیده به نص در امامت و شناخت باطنی است، امامت را حکومت کاهنها قرار داده‌اند که حاکم را سایه خدا بر خلق می‌پندارند و او را صاحب حق الهی می‌شمارند مانند کاهنهای کلیسای اروپا در قرون وسطی.

وی در ادامه می‌نویسد:

معتزله این اندیشه‌ها را انکار کرده و با آن به مبارزه برخاستند؛ زیرا دیدند اعتقاد به نص و وصیت در امامت، آزادی و اختیار را در مهمترین مسائل حیاتی از انسان می‌گیرد و گفتند عقیده به نص و وصیت، توهمی بیش نیست که تنها، اثر انسان و قدرت وی را و اختیار و آزادی او را در حکومت علیای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، از او می‌گیرد. و گفتند اگر

امام باید معصوم باشد به اعتقاد اینکه حجت است، پس باید از او رفع تکلیف شود و رفع تکلیف از پیامبران نشده است تا چه رسد به امام که مقام او پایینتر است. (31)

در این سخن چند اعتراض به عقائد شیعه شده است که به آنها اشاره کنیم و سپس از آنها پاسخ می‌گوییم:

1- امام مصدر قانونگذاری و تشریح است؛

2 - اعتقاد به معصوم بودن امام سبب رفع تکلیف از او می‌شود؛

3- اعتقاد به نص بر امامت، با آزادی و حریت انسان مخالفت دارد.

اما پاسخ اعتراض اول روشن است؛ زیرا هیچ عالمی از علمای شیعه در کتاب خود ننوشته است که قانونگذاری و تشریح با امام است.

شیعه عقیده دارد، قانونگذار خداست و پیامبر، واسطه میان خدا و خلق برای تبلیغ قانون الهی است. و اگر در روایات شیعه به چشم می‌خورد که حدود برخی از احکام را پیامبر بیان کرده است، به معنای قانونگذاری پیامبر در برابر خدا نیست؛ بلکه خداوند پس از تعیین اصل قانون و ابلاغ آن به پیامبر، در برخی از موارد، تعیین حدود قانون را به او تفویض کرده است. این روایات تفویض در تشریح را از طرف خدا برای پیامبر در تعیین حدود برخی از احکام داده است، نه اینکه اصل تشریح و قانونگذاری را در برابر خدا به وی تفویض کرده

باشد. اما شیعه این عقیده را نسبت به امام ندارد و می‌گوید؛ امام حافظ سنت پیامبر و مجری آن است و هر چه می‌گوید از پیامبر به او رسیده؛ یا از طریق مشافهه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع) و یا از راه نوشتن احکام به دست آن حضرت و به صورت کتاب از امامی به امام دیگر می‌رسیده و یا از راههای دیگری که در جای خود مشخص شده است.

و اما پاسخ به اعتراض دوم؛ یعنی لزوم عصمت در امام. لزوم عصمت در امام، بحث پردامنه و گسترده‌ای است که از اوائل اسلام تا امروز مورد سخن بوده است. ما در این مقاله اشاره‌ای به معنای عصمت و برخی از دلایلی آن می‌نماییم.

معنای عصمت

عصمت، نیرومند بودن عقل و رشد بسیار بالای تفکر و اندیشه است در مرتبه‌ای که هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود. انسانها در مراتب تعقل و تفکر مختلف هستند؛ مانند دیگر نیروهای

خدادادی که در انسانها در مراتب مختلف ظهور می‌کند.

بالاترین مرتبه از تعقل و اندیشه که اشتباه و خطا و گناه در آن راه نمی‌یابد، عصمت است. پیامبر یا امام چون در خداشناسی، عظمت و قدرت و دیگر صفات خدا را در بالاترین سطح دارا می‌باشد، از این رو هیچ‌گاه مغلوب افکار شیطانی و هوای نفس نمی‌شود و در فکر و اندیشه آنها نافرمانی خدا راه پیدا نمی‌کند و قوت و نیروی بالای تفکر در او سبب می‌شود که خطا و اشتباه نیز نکند، با اینکه قدرت بر نافرمانی و توانایی بر گناه را دارد؛ اما اندیشه بالای او، او را از گناه بیزار می‌کند. او در ذات خود می‌تواند اشتباه نکند؛ اما قوت تعقل و توجه او به امور و مطالب سبب می‌شود که خطا نکند؛ مانند کسی که حافظه‌ای بسیار قوی دارد و چیزی را فراموش نمی‌کند.

معنای عصمت این نیست که خدا او را بر ترک گناه اجبار کرده است و تکلیف از او مرتفع شده است؛ بلکه نیروهای قوی‌ای که در نفس اوست، مانع از گناه می‌شود؛ مانند نیروی قوی عقلی، توجه و زیرکی بسیار بالا، تیزهوشی، ذکاوت، صفای نفس و کمال توجه به لزوم اطاعت از خدا و دوری از گناه و خطا.

اگر پیامبر و یا امام با عصمت‌خود، قدرت بر گناه نداشته باشد، دیگر تکلیفی هم متوجه او نیست، با اینکه پیامبر در انجام تکالیف الهی از دیگران سزاوارتر است و خداوند در قرآن به او تکلیف کرده است «فاعبد ربك حتى ياتيك اليقين» (32) پروردگارت را عبادت کن تا به یقین برسی.

اگر پیامبر یا امام قدرت بر گناه نداشته باشد، مقام او از مؤمنان صالح پایینتر خواهد بود؛ زیرا دیگران قدرت بر گناه را دارند و آن را ترک می‌کنند و پیامبر یا امام نمی‌تواند گناه بکند که نمی‌کند. پس عصمت در پیامبر و امام از او تکلیف را بر نمی‌دارد؛ بلکه رعایت تکلیف را بر او لازم‌تر می‌کند.

دلیل بر لزوم عصمت

چرا پیامبر یا امام باید عصمت داشته باشد؟

1- اگر پیامبر یا امام، معصوم از گناه و خطا نباشد، وثوق و اعتماد به گفتار و کردار او پیدا نخواهد شد؛ زیرا احتمال می‌رود که دروغ بگوید و یا فراموش کند و یا حکمی را ترک کند. در این صورت نمی‌توان بر او اعتماد کرد و احکام شرع را از او گرفت.

2- اگر گناه کند، در این صورت یا پیروی کردن از او واجب است و یا واجب نیست. اگر واجب باشد، اجتماع ضدین لازم می‌آید؛ یعنی از یک طرف واجب است آن کار را انجام بدهیم و از طرف دیگر لازم است آن را ترک کنیم و اجتماع ضدین محال است. و اگر پیروی از او لازم نباشد، نبوت و یا امامت او بی‌اثر خواهد بود، پس پیامبر و امام گناه نمی‌کند.

3- اگر گناه کند، باید او را از گناه بازداشت و او را اذیت کرد و از او بی‌زاری جست؛ با اینکه اذیت کردن و بی‌زاری از پیامبر یا امام حرام است، پس هیچ‌گاه گناه نمی‌کند.

4- اگر پیامبر یا امام مرتکب اشتباه شود، نیاز پیدا می‌کند تا کسی او را از اشتباه نگهداری کند و حق را به او بگوید و کسی که او را نگهداری می‌کند، اگر خود معصوم باشد، پس عصمت لازم است و اگر معصوم نباشد، به دیگری نیاز پیدا می‌کند که او را نگهداری کند و در این صورت تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است.

5- از خدای حکیم قبیح است که مردم را وادار به پیروی کردن از کسی کند که گناه می‌کند و یا اشتباه دارد؛ زیرا پیروی کردن از گناه و اشتباه امری قبیح است و بر خدای حکیم قبح آن روشنتر است. و چون خدا مردم را به پیروی از پیامبر و امام وادار نموده، روشن است که آنها گناه و اشتباه ندارند.

6- اگر عصمت نباشد، مردم از او متنفر می‌شوند و از او پیروی نمی‌کنند و پیروی نکردن مردم، نقض غرض نبوت و امامت است؛ زیرا غرض از نبوت و امامت پیروی کردن مردم از پیامبر و امام است. دلایلی عقلی و نقلی دیگری نیز هست که عصمت را در پیامبر و امام لازم می‌داند.

و اما پاسخ اعتراض سوم؛ یعنی نص بر امامت مخالف با آزادی است.

پیش از این گفتیم به کارگیری آزادی در تمام افراد بشر نیاز به قانون دارد و قانون باید از طرف خدا باشد و مبلغ قانون خدا نیز پیامبر است.

امام، جانشین پیامبر و ادامه دهنده راه اوست و در پیامبر و امام عصمت لازم است. جز خدا کسی نمی‌تواند فرد معصوم را شناسایی کند و او را به عنوان پیامبر یا امام معرفی نماید. خدا، پیامبر را معرفی می‌کند و پیامبر، امام را از طرف خدا. اگر کسی بگوید نصب امام از طرف پیامبر با آزادی مردم مخالف است، باید به این مطلب نیز معتقد شود که نصب پیامبر از طرف خدا نیز با آزادی مردم مخالف است و نتیجه، این خواهد شد که بشر نیاز به امام ندارد، نیاز به پیامبر و نیاز به قانون الهی ندارد؛ دنیای بشر، دنیای جنگل است که در آن نظم و انتظام لازم نیست و پایمال شدن حقوق ضعیفان مانعی ندارد و دیگر سخنان باطل و بی‌اساس که اندیشه صحیح بشری آن را مردود می‌کند.

و چیزی که انسان را به تعجب می‌اندازد، اولویت و لزوم افضلیت در امام است که در نوشتار دکتر محمد عماره است؛ از یک طرف ادعا می‌کند انسان در انتخاب امام که جانشین پیامبر است باید آزاد باشد و هیچ‌گونه تضییق و تقییدی نباید آزادی انسان را تهدید کند و از طرف دیگر می‌گوید امام باید افضل از تمام امت باشد. در اینجا عبارت او را نقل

می‌کنیم:

«و من الامثلة التي تشهد بذلك موقفهم من امامة الافضل و امامة المفضول و ايهما يقدم على الثاني في الاختيار لهذا المنصب و بدیهی ان الافضل هو الاولى بالتقديم». (33)

در بخش بیان عزل امام و قدرت مردم بر برکنار کردن امام از منصب خود اگر از او خطایی و یا گناهی دیدند، می‌نویسد: از جمله نمونه‌هایی که گواه بر این مطلب می‌باشد، این است که معتزله، امام شدن افضل و مفضول را بررسی نموده و بحث کرده‌اند که کدام یک از آنها باید امام شود؛ افضل! و یا مفضول. و روشن است که افضل باید امام شود و او سزاوارتر به امامت است.

سپس می‌گوید: چیزی که ملاک فضل است و با بیشتر داشتن آن انسان افضل می‌شود، مصلحت اندیشی برای امت است. او در این خصوص چنین بیان داشته است:

«ان الفضل المطلوب في الامامة انما يراد لما يعود على الكافة من المصلحة». (34) همانا فضل مطلوب در امامت رعایت مصلحت تمام افراد امت است.

پس از بیان این مطلب، شرط دیگری را نیز بیان داشته و می‌گوید:

«و كذلك القول في من يعرف ان انقياد الناس له اكثر واستماتهم اليه اتم و شكواهم اليه اعظم فهو بالتقديم احق» هر کس مردم از او بیشتر فرمانبری کنند و از او بیشتر به کمال برسند و درد دل خود را بیشتر به او بگویند، سزاوارتر به منصب امامت است.

آنگاه صفات زشتی را که نباید در امام باشد، مانند: شتاب‌زدگی، زودباوری، قضاوت عجولانه، خشونت و شدت در برخورد با مردم و... (35) را بیان کرده است.

حال این پرسش پیش می‌آید که اگر بناست امام افضل باشد، نفوذ کلمه داشته باشد و از صفات زشت منزّه باشد و مردم نباید هر کسی را انتخاب کنند، چرا وجود این صفات و شرایط، مخالف با آزادی و حق انتخاب نیست؛ اما اشتراط عصمت که جامع تمام صفات کمال و بی‌زاری از تمام صفات زشت و قصور است - که شیعه با دلالت قرآن و سنت و عقل

آن را پذیرفته - مانع آزادی است و آیا اعتراف به لزوم امامت افضل اعتراف به لزوم عصمت نیست!؟

علاوه بر این، تمام اندیشمندان اهل سنت که در موضوع امامت سخن گفته و امامت را برای امت اسلام لازم و ضروری دانسته‌اند، برای امام صفات ویژه‌ای را شرط دانسته‌اند و هیچ اندیشمند و عالمی از اهل سنت یافت نشده است که برای امام اوصافی را لازم نداشته باشد و بگوید هر فاسق و فاجر می‌تواند امام شود.

شیعه نیز برای امام، صفت عصمت را به حکم عقل و شرع لازم می‌داند و اگر اعتقاد به عصمت در امام، با آزادی بشر مخالفت دارد، هر صفتی که علمای اهل سنت در امام شرط دانسته‌اند نیز باید با آزادی بشر مخالف باشد.

بنابراین، آمدن پیامبر و امام نه تنها مانع آزادی انسان نیست؛ بلکه پیامبر و امام بهترین راه به کارگیری آزادی را نشان می‌دهند و به همان دلیل که بشر نمی‌تواند قانون کامل وضع کند و نمی‌تواند کسی را به عنوان پیامبر معرفی کند و مقام نبوت را به او بدهد، به همان دلیل بشر، خود نمی‌تواند امام پس از پیامبر را معین کند. انسان دو بعدی است

آنچه در را موضوع نیاز به قانون بیان کردیم، ملاحظه بعد مادی انسان است که او را به قانون نیازمند می‌کند و اگر انسان را از بعد معنوی نیز ملاحظه کنیم، نیاز به قانون و پیامبر و امام برای او بیشتر خواهد بود. زیرا انسان تنها در بعد مادی خلاصه نمی‌شود تا بشر بتواند از راه شناخت نیازهای مادی و دیگر روابط مادی میان افراد جامعه، برای خود قانون وضع کند؛ بلکه انسان دارای دو بعد است: بعد مادی و بعد معنوی. اگر بر فرض انسان بتواند بعد مادی خود را شناسایی کند و برای رفع نیازهای آن، قانونی وضع کند؛ لیکن بعد معنوی انسان ناشناخته است و در هیچ آزمایشگاهی قابل تجزیه و تحلیل و شناخت نیست. اگر تنها برای بعد مادی انسان قانون وضع شود، نیمی از نیازهای بشر نادیده گرفته شده است.

زندگی انسان تنها در این جهان خلاصه نمی‌شود و دنیای دیگری نیز وجود دارد که انسان باید خود را برای آن آماده سازد. ارتباط جسم با روح، بعد مادی و معنوی و دنیا و آخرت انسان تنگاتنگ است و قابل تفکیک و جدایی نیست.

آخرت، وجهه ملکوتی زندگی دنیوی است. قرآن می‌فرماید: «من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما تشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئک کان سعیم مشکورا». (36)

هر کس طالب دنیای نقد باشد، آن مقدار که بخواهیم به او می‌دهیم، سپس برای او جهنم را قرار داده‌ایم که نکوهیده و رانده شده وارد آن می‌گردد و هر کس خواهان آخرت باشد و کوشش شایسته آن را انجام دهد، پس کوشش آنان مورد قدردانی قرار خواهد گرفت.

یعنی اگر انسان تنها در اندیشه دنیا باشد و هدفی جز دنیا نداشته باشد، به هدف عالی آخرت نمی‌رسد؛ ولی لطف و کرم خدا ایجاب می‌کند که از همان هدف دنیایی نیز به او بهره‌ای بدهد.

امام خمینی در موضوع بعد معنوی انسان، چنین می‌گوید:

خداوند انسان را بر فطرت الهی آفرید که عشق به کمال مطلق است. از این رو همه انسانها از خرد و کلان، عاشق کمالی هستند که نقص در آن نیست، نوری که در آن تاریکی نیست و دانشی که در آن نادانی نیست.

پیرو این فطرت، فطرت دیگری است که بی‌زاری از هرگونه کوتاهی و نقص است. و روشن است که کمال مطلق خداست و انسان در فطرت خود عاشق خداست، هرچند از آن غافل است.

انسان با این دو فطرت باید دو بال بسازد و به آشیانه اصلی که آستانه حضرت دوست و درگاه اوست، پرواز کند.

پس از آفرینش انسان بر این دو فطرت، خداوند می‌دانست که به واسطه گرفتار شدن به قوای حیوانی شهوت و غضب و نیروی شیطانی، انسان از فطرت خود دور خواهد ماند. از این رو خداوند پیامبرانی را برای بشارت و انذار فرستاد که احکام آنها بر طبق مقتضای فطرت اوست تا حجابها را از پیش چشم دل او بردارند و آنها را در سیر و سلوک یار و مددگار باشند. تکالیفی که پیامبران از طرف خدا آورده‌اند یا بر طبق مقتضای فطرت اصلی است؛ مانند: دعوت به فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و یا بر طبق فطرت تبعی است؛ مانند: نهی از کفر و شرک و اخلاق زشت‌برای زنده کردن و کمک دادن به این فطرت.

پس تکالیف الهی همه، الطاف خداست و به منزله داروهایی است برای درمان روانهای بیمار. پیامبران، طبیبان نفوس و مربیان روانند که نه تنها انسانها را از تاریکی به روشنی هدایت می‌کنند و از نقص به کمال می‌برند؛ بلکه برزخها و موقفهای قیامت نیز از عنایتهای خداست و هر موقفی مانند بیمارستانی است که روانهای مریض را در آن درمان می‌کنند و اگر در این بیمارستانها درمان نیافت، آخرین درمان او کیفر آتش است. (37)

در این سخن، فلسفه احکام الهی به اجمال بیان و حکمت آمدن پیامبران به این صورت روشن شده است:

- 1- آمدن پیامبران برای برداشتن حجابها از سیر و سلوک مردم به سوی خدا است.
- 2- دستورات دین موافق با فطرت اصلی انسان می‌باشد که عشق به کمال مطلوب است.
- 3- احکام دین، فطرت انسان را برای حرکت به سوی خدا و پرواز به درگاه او کمک می‌دهند.
- 4- باز داشتن مردم از کفر و شرک و پرهیز دادن آنها از اخلاق زشت، برای برداشتن مانع از رسیدن به کمال است.
- 5- احکام دین تفضل و عنایت‌خداست برای رها ساختن انسان از زندان طبیعت و آزادی برای سیر و سلوک به سوی خدا.
- 6- تکالیف الهی، الطاف اوست و درمان دردهای روان است و پیامبران، اطباء نفوس هستند و مواقف در قیامت و عالم برزخ بیمارستان درمان‌بخش جانهای بیمار است.

تکلیف الهی با آزادی بشر مخالفتی ندارد

با توجه به گفتار گذشته، روشن شد که بهترین قانونی که می‌تواند راه به کارگیری آزادی را به انسان بیاموزد و او را از قید و بند شهوات و زندان طبیعت و اسارت غضب رها سازد، قانون الهی است که توسط پیامبران به بشر ابلاغ می‌شود. ضمن اینکه سفارشهایی هم از قرآن و حدیث درآسان بودن دین و سخت نبودن دستورات خدا شده است:

«پریدالله بکم البیسر و لایرید بکم العسر»، (38) خداوند آسانی را برای شما خواسته است و سخت‌گیری را نخواست است.

«و ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، (39) خداوند در دین بر شما سختی قرار نداده است.

و امام سجاد علیه السلام فرمود: «واعلم ان الله یراد بالیسر و لایراد بالعسر كما اراد بخلقه التیسیر و لم یرد بهم التعسیر»، (40) و بدان خدا را با آسان‌گیری باید پیروی کرد نه با سخت‌گیری، چنانچه خداوند از بندگانش آسان‌گیری را خواسته و سخت‌گیری را برای آنها نخواست است. و همچنین قواعد عقلی، اصولی، کلامی و فقهی بسیاری که برای آسان‌گیری تکالیف انسان، تشریح شده است که به عنوان نمونه، 54 قاعده را در فقه می‌توان نام برد.

بنابراین، هر چند خداوند برای هدایت‌بشر و سعادت انسان، تکالیفی را بر عهده وی نهاده است؛ لیکن آزادی و حق انتخاب را از او نگرفته است و در انتخاب راه هدایت و یا چاه ضلالت، او را آزاد گذاشته است:

«انا هدیناه السبیل اما شاکرا او کفورا»، (41) ما به انسان راه را نشان داده‌ایم؛ خواه سپاسگزار باشد و یا ناسپاس.

و حتی این آزادی تا اندازه‌ای است که حق انتخاب دین را نیز به مردم واگذار کرده است: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انقصاص لها و الله سمیع علیم»، (42) در انتخاب دین اکراه نیست، راه رشد از گمراهی روشن و جدا شده است، پس هر کس به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکم چنگ زده، از آن جدا شدنی نیست و خداوند شنوا و داناست.

خداوند به انسان اراده عنایت فرموده و او را آزاد گذاشته است؛ او می‌تواند خدا را انتخاب کند یا شیطان را، آخرت را یا دنیا را، بهشت یا جهنم را، سعادت یا شقاوت را، سرافرازی یا سرافکنگی را.

«تریدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة»، (43) شما متاع دنیا را می‌خواهید و خداوند آخرت را برای شما می‌خواهد.

«و من یرد ثواب الدنيا نؤته منها»، (44) هر کس پاداش دنیایی را بخواهد، بهره‌ای از آن را به او می‌دهیم.

«و من یرد ثواب الآخرة نؤته منها»، (45) هر کس پاداش آخرت را بخواهد، بهره‌ای از آن را به او می‌دهیم.

این آیات و دیگر آیاتی که در این زمینه نازل شده است، به ما نشان می‌دهد که تحمیل عقیده بر کسی مجاز نیست و اصول دین و اعتقادات باید با اندیشه و استدلال پذیرفته شود یا نه با زور و اجبار:

«من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها»، (46) هر کس زندگی و زیور دنیا را بخواهد، پاداش کارهای او را در این دنیا به او می‌دهیم ولیکن هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش کند، خداوند او را کمک کرده و بر پاداش او می‌افزاید.

«و من کان یرید حرث الآخرة نزل له فی حرثه»، (47) هر کس کشتزار آخرت را بخواهد، ما آن را افزون می‌کنیم.

کاربرد آزادی و اراده

اراده و آزادی تا آنجا کاربرد دارد که می‌تواند سبب تغییر حکم شرع شود و حکم شرع را به دنبال خود بکشد، برای اثبات این مطلب، باید به ارج نهادن شرع به سیره و بنای عقلا، عرف و عادت، سیره متشرعه و اجماع بر برخی از مبانی توجه کرد که همه نشانگر نقش بسیار مهم آزادی و اراده او در سرنوشت و نظم زندگانی و درک وظیفه شرعی است. بنای عقلا و عرف، نقش بسیار اساسی در بنیان احکام

شرع دارد که بسیاری از احکام شرع در اصول و فقه بر همین پایه و اساس بنیان نهاده می‌شود؛ مانند: حجیت ظهورات، حجیت خبر ثقه، قراردادهای اجتماعی، پیمانها، عهدها، ازدواج، خرید و فروش، اجاره صلح، بخشش، تشخیص مفاهیم وارده از شرع، تعیین موضوع و متعلق احکام شرع و دیگر امور که در ارتباط با احکام شرع هستند و می‌توانند احکام شرع را تغییر داده و حالت و یا موضوع حکم را عوض نمایند و در نتیجه، حکم شرع نیز عوض شود که باز کردن این عنوان و توضیح مطالب ذکر شده نیاز به بررسی بسیار زیادی دارد.

اسلام حتی پیروان سایر ادیان الهی - اهل کتاب - را نیز به رسمیت می‌شناسد و به عقیده آنها احترام می‌نهد. امام هادی (ع) فرمود: ما می‌گوییم؛ خداوند بندگانش را بر کارهایشان پاداش می‌دهد و با آن اراده و اختیاری که به آنها عنایت فرموده، توانایی انتخاب را به آنها داده است. (48)

فرمود ما می‌گوییم، خداوند با قدرت خود، مردم را آفرید و حق انتخاب سرنوشت را به آنها عنایت فرمود. با حق انتخاب، عبادت کردن را از آنها خواسته است و به آنها امر و نهی کرده است و پیروی کردن از آنها (امر و نهی) خواسته و پسندیده است. (49)

از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند، با چه چیز خدایت را شناختی؟ فرمود: با توانایی تمیز دادن و حق انتخابی که خدا به من داده است و با عقلی که مرا راهنمایی می‌کند. (50) از امام صادق (ع) پرسیدند، چرا خداوند تمامی مردم را خدانشناس و پیرو حق نیافرید با اینکه می‌توانست. فرمود: اگر خداوند آنها را مطیع می‌آفرید، سزاوار پاداش نبودند. اگر مردم با انتخاب خود اطاعت نکنند، بهشت و جهنم برای چیست؟ خداوند مردم را آفرید و به آنها دستور پیروی داد و از نافرمانی نهی کرد و با فرستادن پیامبران، حجت را تمام کرد و با فرستادن کتابهای آسمانی عذر آنها را قطع نمود تا مردم، خود اطاعت را انتخاب کنند و سزاوار پاداش شوند و یا نافرمانی را انتخاب کنند تا کیفر شوند. (51)

خلاصه

1- ریشه و مبانی کلامی و فقهی آزادی و حریت در مذهب شیعه سه اصل برائت، عدم ولایت و اراده و اختیار است که هر سه در مذهب شیعه ثابت شده است.  
2- شیعه که از طرفداران اراده و اختیار در انسان است، عدالت را در خداوند پذیرفته و حسن و قبح ذاتی اشیاء را که با درک مستقل عقل شناخته می‌شود، قبول کرده و کارهای خدا را هدفمند دانسته است.

3- قول به جبر و قول به تفویض باطل است و راه معقول و صحیح، امر بین الامرین است که قرآن و سنت و عقل نیز آن را می‌پذیرد.

4- اراده در انسان از کارهای بدون واسطه نفس است و نیاز به مقدمه‌ای ندارد.

5- به کارگیری آزادی برای تمام افراد بشر ممکن نیست و برای نشان دادن بهترین راه به کارگیری آزادی برای تمام افراد بشر، نیاز به قانون است تا بتواند خواسته‌های مردم را تعدیل و کنترل نماید و رساترین و جامع‌ترین قانون، قانون الهی است که توسط پیامبر به بندگان خدا ابلاغ می‌گردد.

6- نصب پیامبر و امام از طرف خدا با آزادی بشر مخالفتی ندارد.

و به همان دلیل که قانون را خدا باید وضع کند، پیامبر و امام را نیز خدا باید نصب کند.

7- معصوم بودن از گناه و خطا در پیامبر و امام، امری لازم و ضروری می‌باشد که با دلیل قرآن و سنت و عقل به اثبات رسیده است و به همان دلیل که خدا باید فرد معصوم را به عنوان پیامبر اعلام کند، به همان دلیل امام معصوم را نیز خدا باید - توسط پیامبر - اعلام کند.

8- تکالیف الهی با آزادی بشر مخالفتی ندارد و تکلیف، همان قانون الهی است که باید از طرف خدا ابلاغ شود تا تمام افراد بشر بتوانند به طور مساوی از آزادی بهره گیرند.

9- فقه شیعه با آزادی و حریت انسان مخالفتی ندارد و در این زمینه بیش از پنجاه قاعده کلی در ارتباط با آزادی و آسان‌گیری بر بندگان خدا، وجود دارد.

10- فقه نه تنها با آزادی و اراده انسان مخالفتی ندارد؛ بلکه آزادی و اراده بشر می‌تواند سبب تغییر حکم شرع شود. با اراده انسان موضوع حکم و یا حالت آن تغییر پیدا می‌کند و در نتیجه حکم شاع ناعب سدا م، کند.

پی نوشتها:

1- سید مرتضی، الذریعة فی اصول الشیعة، انتشارات دانشگاه تهران، شماره 1100، ج 2، ص 809.

2- شیخ طوسی، عده الاصول، انتشارات موسسه آل البیت، قم، ج 2، ص 117.

3- شیخ انصاری، فرائد الاصول، انتشارات مصطفوی، قم، 1374 ق، ص 202.

4- پیشین، ص 203.

5- شیخ انصاری، مکاسب، خط طاهر خوشنویس، تبریز، 1375 ق، ص 153.

6- عبدالله مامقانی، رساله هدایة الانام فی حکم اموال الامام، انتشارات امین التجار حجری، ص 1.

7- سید عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، مطبعة الآداب النجف الاشرف، نجف، 1402 ق، ج 16، ص 297.



- 8- امام خمینی، رساله اجتهاد و تقلید، انتشارات دارالفکر، قم، 1382ق، ص144.
- 9- امام خمینی، رساله طلب و اراده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1362ش، ص62.
- 10- پیشین، ص64.
- 11- همان، ص66.
- 12- همان، ص70.
- 13- همان، ص72.
- 14- همان، ص72.
- 15- همان، ص73.
- 16- همان، ص74.
- 17- سوره انفال، آیه7.
- 18- سوره دهر، آیه30.
- 19- سوره کهف، آیه82.
- 20- سوره کهف، آیه81.
- 21- سوره زمر، آیه42.
- 22- سوره سجده، آیه11.
- 23- سوره انفال، آیه50.
- 24- سوره ابراهیم، آیه27.
- 25- سوره قصص، آیه105.
- 26- سوره طه، آیه79.
- 27- کلینی، اصول کافی، انتشارات اسلامی، تهران، 1392ق، ج1، ص297، حدیث12.
- 28- همان، ص296، حدیث9.
- 29- همان، ص279، حدیث11.
- 30- سوره روم، آیه30.
- 31- دکتر محمد عمار، المعتزلة و مشكله الحرية الانسانية، انتشارات المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ص188.
- 32- سوره فجر، آیه99.
- 33- دکتر محمد عمار، پیشین، ص198.
- 34- همان، ص198.
- 35- همان، ص199.
- 36- سوره اسراء، آیه18 و19.
- 37- امام خمینی، رساله طلب و اراده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1362ش، ص152.
- 38- سوره بقره، آیه185.
- 39- سوره حج، آیه78.
- 40- علی بن شعبه، تحف العقول، انتشارات مؤسسه اعلمی، بیروت، 1394ق، ص187.
- 41- سوره انسان، آیه2.
- 42- سوره بقره، آیه256.
- 43- سوره انفال، آیه67.
- 44- سوره آل عمران، آیه145.
- 45- همان.
- 46- سوره هود، آیه15.
- 47- سوره شوری، آیه20.
- 48- علی بن شعبه، پیشین، ص342.
- 49- همان، ص344.
- 50- همان، ص345.